

غیرت دینی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد

مصطفی و آل طاهرینش

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ

(حج ایه 38)

مسلماً خدا از مؤمنان دفاع می کند، قطعاً خدا هیچ خیانت کار ناسپاسی را

دوست ندارد.

امام صادق(ع) می فرماید: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَ

لِغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا؛ همانا خداوند تبارک و تعالی با

غیرت است و مردان غیور را دوست دارد و از همین رو، زشتی‌ها را چه

آشکار و چه پنهان حرام کرده است. (کافی، ج 5، ص 535 و 536، ح 1)

از نظر پیامبر اعظم و اکرم اسلام (ص) ایمان نشانه‌هایی دارد که یکی از

نشانه‌های ایمان، **غیرت‌ورزی** است.

آن حضرت (ص) می‌فرماید: **الْغَيْرَةُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْمِذَاءُ مِنَ النِّفَاقِ**؛ غیرت

از ایمان است و بی‌بند و باری از نفاق. (نهج الفصاحه ص 587، ح 2045)

ایشان همچنین فرموده است: **كَانَ إِبْرَاهِيمُ أَبِي غَيُورًا وَ أَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ وَ**

أَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ لَا يَغَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ پدرم ابراهیم (ع) مرد غیرتمندی

بود، لکن من غیرتمندتر هستم؛ و خداوند بینی مسلمانانی را که غیرت

ندارد به خاک ذلت می‌مالد. (مکارم الاخلاق: ص 239؛ وسائل الشیعه: ج

(14، ص 76؛ بحار الانوار: ج 103، ص 249؛ کافی: ج 5، ص 536)

حضرت امام علی (ع) می‌فرماید: خداوند لعنت کند کسی را که غیرت

ندارد. و نیز فرمود: کسی که غیرت ندارد قلبش واژگون و سیاه

(است). (وسائل: ج 14، ص 176؛ کافی: ج 5، ص 536)

یکی از انواع غیرت، غیرت دینی است. یعنی انسان نسبت به دین اسلام حساس باشد و اگر کسی خواست به دین و مظاهر دین اهانت یا جسارت کند در مقابلش بایستد.

مانند فتوای حضرت امام درباره مرتد بودن سلمان رشدی.

در این کتاب به مواردی از غیرت دینی علما و مومنان اشاره شده است.

زمستان 1403. کرمانشاه

غیرت دینی...

رئیس ساواک به دیدن آیت الله قاضی طباطبایی آمده بود. مسئولین [?] همه نشسته بودند. یکی از آنها گفت: اعلیٰ حضرت به روحانیت خیلی علاقه مند است، فقط یک سید یاغی ای هست که قیام کرده [منظورش امام خمینی رحمت الله علیه بود.] تا آیت الله قاضی این جمله را می شنوند، بلند می شوند و می خواستند صندلی را به سمت او پرت کنند

غیرت دینی...

«ماجرای کتاب «کشف الاسرار

قبل تبعید امام .به امام گفتند شخصی کتابی به نام اسرار هزار ساله بر ضد شیعه نوشته است. ایشان درسشان را دو ماه تعطیل کردند و کتاب «کشف الاسرار» را نوشتند.حاج احمد آقا می گویند بعد از انقلاب به امام گفتم: آقا در کتاب شما عصبانیت خیلی موج می زند. امام سرشان را پایین انداختند و گفتند: احمد نمی دانی قبل از انقلاب چه توهینی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کردند

غیرت دینی...

امام (رحمه الله علیه) و غیرت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام)

در جلسه‌ای امام (رحمه الله علیه) و عده‌ای از روحانیت و طلاب حضور داشتند. امام (رحمه الله علیه) نزدیک سماور نشسته بود. شخصی سخنی را بر زبان راند که در آن توهینی ضمنی به مقام حضرت زهرا (سلام الله علیها) بود. امام (رحمه الله علیه) چنان بر آشفت که سماور را برداشت و به طرف گوینده پرتاب کرد.

غیرت دینی...

مؤلف کتاب «شیخ الباحثین آقا بزرگ تهرانی» می گوید: «علت تألیف کتاب الذریعه، کار جرجی زیدان، مورخ معروف بود، او بدون غرض یا با غرض در کتاب مشهور خود تاریخ آداب اللغة العربیه، درباره شیعه سخنی بدین مضمون گفته: «شیعه طایفه‌ای بود کوچک و آثار قابل اعتنائی نداشت و اکنون شیعه‌ای در دنیا وجود ندارد». این شد که آقا بزرگ و دو هم ردیف و دوست علمی‌اش، سید حسن صدر و شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، هم پیمان شدند تا هر یک در باب معرفی شیعه و فرهنگ غنی تشیع کاری را بر عهده گیرند و سخن این نویسنده جاهل را به دهن او باز پس بکوبند.

قرار شد علامه سید حسن صدر درباره حرکت علمی شیعه و نشان دادن سهم آنان در تأسیس و تکمیل علوم اسلامی تحقیق کند، ثمره کار او کتاب «تاسیس الشیعه لفنون الاسلام» شد. این کتاب به سال ۱۳۷۰

هجری قمری در ۴۴۵ صفحه چاپ شد، شیخ آقا بزرگ در چاپ آن نیز دخالت داشت، اما علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، قرار شد کتاب «تاریخ آداب اللغة» جرجی زیدان را نقد کند و اشتباهات وی را باز گوید و این کار را کرد و نقدی جامع و علمی بر هر چهار جلد آن کتاب نوشت و مطالب مشتبه را به اصول اصلی آن‌ها باز گردانید و مولف را به اشتباهات و خطایش حتی خطابه‌های املائی متوجه کرد، البته پس از آن به دستور این آیه قرآن «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» کوشش مولف را در تالیف آن کتاب ستود. اما شیخ آقا بزرگ از میان این سه یار علمی متعهد شد، فهرستی برای تألیفات شیعه بنویسد و کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعه» را فراهم آورد.

غیرت دینی...

شخصی به آیت الله بهاءالدینی گفت امام (رحمه الله علیه) در جوانی هم اینطور بود؟ اینقدر شجاع بود؟ ایشان گفت: در زمان رضاشاه، که کسی جرأت حرف زدن نداشت، در مدرسه‌ی فیضیه نشسته بودیم که یکی از مأموران شاه وارد مدرسه شد و شروع به فحاشی و توهین به مقدسات کرد. همه طلبه‌ها از ترس به حجره‌هایشان رفتند. من شاهد بودم حضرت امام (رحمه الله علیه) که بیست و چند سال بیشتر نداشت، جلو آمد و چنان سیلی بر صورت او نواخت که عینکش چهارتکه شد.

غیرت دینی...

بیست و پنج بهمن یکی از مهمترین روزهای تاریخ اسلام است، روزی که یک مرجع تقلید به خاطر غیرت دینی بالایی که داشت، حکم ارتداد سلمان رشدی را صادر کرد. معادلات دنیا به هم ریخت؛ دنیا هیچ وقت چنین چیزی را تصور نمی کرد که نویسنده کتاب آیات شیطانی نتواند از خانه اش بیرون بیاید. فقط در سال یک میلیون پوند باید برای حفاظت از او خرج شود. این نشان دهنده غیرت دینی حضرت امام (رحمه الله علیه) بود. چیزی که همه ما به آن نیاز داریم. چیزی که شیعه را سرپا نگه داشته همین غیرت دینی است....پس از صدور فرمان قتل سلمان رشدی، مسئولان سیاست خارجی کشور خدمت حضرت امام (رحمه الله علیه) رسیدند و عرض کردند: آقا این فتوای شما با قوانین دیپلماسی و موازین بین المللی سازگار نیست. امام (رحمه الله علیه) فرمودند: «به درک،

آبروی رسول الله (صلی الله علیه و آله) رفت، هرچه می خواهد به هم
بخورد. ای کاش خودم جوان بودم، می رفتم او را می کشتم

غیرت دینی...

گفتند حدیث غدیری که شیعیان می گویند سند ندارد. علامه امینی در مدت ۴۰ سال از ۳۶۰ عالم اهل سنت سند غدیر را آورده است. ایشان می فرمایند: «برای نوشتن این کتاب، ۱۰ هزار کتاب را از باء بسم الله تا تا تمت خوانده ام. و به بیش از صد هزار کتاب مراجعه مکرر کرده ام». این تلاش شامل ۲۰ جلد کتاب الغدیر است که ۱۱ مورد آن چاپ شده است. هزاران نفر در همان زمان با خواندن این کتاب شیعه شده اند. کتابی که تا قیامت کسی نتواند غدیر را رد کند.

غیرت دینی...

در تهران در دوران کشف حجاب، مدارس را مختلط کردند، زنان و دختران را مجبور کردند کشف حجاب کند و روحانیون را مجبور می کردند که در این چنین مجالس شرکت کنند خصوصا با همسرانشان. حضرت امام (رحمۃ الله علیه) تعریف می کنند که شخصی نزد آیت الله کاشانی آمد و گفت: گفته اند که اگر می شود شما در یکی از این جلسات با همسر خود شرکت کنید. آیت الله کاشانی فرمود فلان خورده اند که چنین چیزی گفته اند. آن شخص با تعجب گفت این را اعلی حضرت گفته اند! ایشان هم گفت من هم به اعلی حضرت گفتم که خورده!

سیلی در مقابل سیلی

یکی از بزرگان قم نقل کرده است:

من مدت دوازده سال از قم به تهران رفتم تا آنکه یک کار ضروری
برایم پیدا شد

. که ناچار شدم به تهران بروم

در آن ایام رضاشاه قلدر دستور کشف حجاب را داده بود و مأمورین این
دستور را با شدت اجرا می کردند . من در تهران در یکی از خیابانها
می رفتم دیدم زنی با چادر می رود تا چشم یکی از افسران به آن زن
افتاد با شدت یک سیلی به او زد و چادر را از سرش کشید به طوری که
. من وحشت زده شدم

ناگهان دیدم یک کالسکه در همانجا ایستاد و مرحوم سید ابوالقاسم
کاشانی از آن پیاده شد و از پشت سر یک سیلی محکم به آن افسر زده
و او را به لرزش درآورد باز سوار کالسکه شده رفت آن افسر مانند

کسی که استخوانی در گلویش گیر کند دیگر نتوانست کلمه‌ای حرف
بزند

حاج شیخ فرج الله کاظمی کرمانشاهی

در ماهنامه ندای خاوران آمده است که

وقتی در هرسین ، دستگیری و خلع لباس روحانیون که جواز عمامه نداشتند ، آغاز شد یک روز مرحوم آیت الله کاظمی در منزل بودند ، می بینند یکی از روحانیون برجسته بدون عبا و عمامه از در وارد شد در حالی که قبای ایشان را هم از کمر بریده بودند . مرحوم کاظمی با دیدن این صحنه سخت ناراحت می شود و پس از پرس و جو و بررسی متوجه می شود که بخشدار هرسین ، این روحانی محترم را بازداشت کرده و ایشان را خلع لباس نموده و او را تهدید کرده که دیگر حق نداری لباس روحانی بر تن نمایی! مرحوم کاظمی برای بخشدار پیام فرستاده که باید . از این روحانی معذرت خواهی کند و لباس های او را پس بفرستد . ولی بخشدار که بخشنامه ها و دستورات سخت و مؤکدی در مورد خلع لباس دریافت کرده بود ، به تذکرات ایشان توجه نکرده و در پاسخ پیغام ایشان ، نسبت به خلع لباس بقیه روحانیون منطقه نیز هشدار داده بود .

وقتی این جواب به مرحوم کاظمی و عشایر منطقه و فامیل ایشان می‌رسد ، عشایر منطقه نیز با تعدادی تفنگچی سواره و پیاده به طرف هرسین حرکت می‌کنند و شبانه در ارتفاعات اطراف هرسین مستقر می‌شوند ، و از آیت الله کاظمی کسب تکلیف می‌کنند و می‌گویند ما آمادگی داریم که نیروهای پاسگاه هرسین را خلع سلاح کرده و بخشدار را دستگیر کنیم .

ایشان ضمن تشکر از افراد مسلح ، دستور می‌دهند که در مکان‌های خود باشند تا مجدداً پیغامی برای بخشدار بفرستند و چنانچه این دفعه نیز سرسختی به خرج داد ، آن وقت نیروهای عشایر وارد عمل شوند . فردا که خبر محاصره هرسین توسط عشایر تحت فرمان آیت الله کاظمی به گوش بخشدار می‌رسد بلافاصله با ترس و وحشت زیاد ، لباس‌های روحانی مذکور را در یک طبق گذاشته و حوله‌ای روی آن کشیده و به منزل آیت الله کاظمی می‌فرستد و با معذرت خواهی از ایشان ، درخواست می‌کند که جلو اقدام مسلحانه عشایر را بگیرد .

مرحوم کاظمی ضمن قدردانی از عشایر از آنان می‌خواهد که به محل
خود برگردند و افراد مسلح نیز در بازار اصلی و خیابان‌های شهر گردش
کرد . و پس از انجام یک مانور و گرفتن زهر چشم از بخشدار و
ژاندارم‌ها ، شهر را به طرف محل خود ترک می‌کنند

شهید ناصر (عباس) ابدام (اولین شهید امر به معروف و نهی از منکر)

نام شناسنامه‌ایش ناصر بود اما خانواده‌اش به نیت اینکه غلام حضرت عباس(ع) باشد، عباس صدایش می‌کردند؛ شهیدی که در ۳۰ شهریور ۱۳۵۴ در خرم‌آباد پا به این جهان گذاشت تا در ۳۰ شهریور ۱۳۶۹ با اینکه سن و سالی نداشت در تهران به درجه رفیع شهادت برسد و اولین شهید امر به معروف و نهی از منکر باشد؛ نوجوانی که با حدود ۱۵ سال سن زودتر از مابقی آدم‌های زمانه‌اش به پرواز درآمد، اوج گرفت و به خدا رسید.

عباس قصه ما در بهترین روزهای زندگی‌اش بود، در روزهایی که معمولاً ما آدم‌ها توی آن مشغول بازی‌بازی‌ها و سرگرمی‌های خودمانیم و اصولاً کاری به اطرافمان نداریم، که یک روز که در راه نماز جمعه بود، هرچه با خودش کلنجار رفت که مثل بقیه باشد غیرتش اجازه نداد و مثل بسیاری از ما آدم‌ها از کنار هتک حرمت ناموس مردم عبور نکرد و در پارک لاله

تهران، زمانی که تعدادی اوباش مزاحم یک خانم شده بودند به آن ارازل
تذکر داد. اما در این جریان یکی از اوباش بجای اینکه سر به راه شود و
دست از کار زشت خود بشوید، از جورابش قداره کشید و بلافاصله آن را
در قلب بزرگ عباس کوچک، فرو کرد و بیرون کشید و دوباره به این
شکل قداره را هفت بار در بدن کوچک عباس فرو برده و بیرون کشید و
هر بار گوشه‌ای از اعضای بدن عباس را پاره کرد و به این ترتیب عباس
با بدن پاره‌پاره و لبان تشنه هم‌چون مرادش علمدار دشت کربلا به
شهادت رسید

شهید علی خلیلی

علی خلیلی طلبه‌ی پایه چهار حوزه امام خمینی بود؛ از آن هیئتی‌ها که در مراسمات مذهبی به کسی اجازه نمی‌داد که دست به سیاه و سفید بزند و همه‌جوره نوکری می‌کرد؛ پسری حدود ۲۰ ساله و مربی تربیتی بچه‌های هیئت و محله.

ماجرا از این قرار است که یک شب که مراسم هیئت تمام شد، در ۲۵ تیر ماه سال ۱۳۹۰، در اطراف نارمک تهران، آخر شب، برای اینکه بچه‌های محله خاک سفید تنها به خانه‌یشان نروند، علی موتور یکی از دوستانش را قرض گرفت تا آن‌ها را به منزلشان برساند؛ سپس توی مسیر که دیدند چهار پنج تا پسر مزاحم دوتا دختر جوان شده و می‌خواهند به زور سوار ماشینشان کنند، علی پیاده شد و رفت که با پسرها صحبت کند تا دست از سر آن دو دختر بردارند، اما آن چهار پنج پسر ریختند روی سر علی؛ در این جریان دخترهای جوان از این فرصت استفاده کرده و فرار کردند، اما یکی از آن پسرها چاقو کشید و شاهرگ

علی را نشانه رفت، علی هم بی‌جان افتاد توی خیابان تا خونش جوی شود
و راه بیفتد.

تا اینکه علی را نیم‌ساعت بعد، دوتا جوان مسافر که شمالی‌اند، به
اورژانس رساندند، اورژانسی در حوالی همان منطقه تهران پارس؛ اما
عوامل بیمارستان نظرشان این بود که علی باید هرچه سریع‌تر عمل شود
اما پذیرشش نکردند و گفتند باید او را به یک بیمارستان مجهز برسانند؛
اما علی را به هر بیمارستانی بردند او را بخاطر وضعیت وخیمش پذیرش
نکردند و یکی پس از دیگری گفتند اگر هر چه سریع‌تر عمل نشود جان
می‌دهد، تا در نهایت ساعت ۵ صبح علی خلیلی را عمل کردند و علی چند
روزی بخاطر اینکه خونش تماماً تخلیه شده و دچار سکته مغزی شده
بودف رفت توی کما و بعد از چند روز به هوش آمد.

بعد از چند روز علی ترخیص شد؛ هرچند پس از مرخص شدن از
بیمارستان در منزل بستری شد اما هر از گاهی به دلیل مشکلات ناشی از
حادثه رخ داده به بیمارستان منتقل شده و بستری می‌شد و بخاطر شدت
ضربه، درد ول‌کنش نبود و روز به روز ضعیف‌تر شده و وضعش وخیم‌تر

می شد و نهایتاً علی قصه ما دو سال پس از آن ماجرا در فروردین ماه ۹۳
هم نشین شهدا شد.

بعدها دادستان وقت تهران، شهادت علی خلیلی را ناشی از اثرات
ضربات همان چاقو بر شاهرگش اعلام کرد؛ شهیدی که در همان سال
۹۲-۹۳ رضایت داده بود که ضارب را آزاد کنند و بعدترش هم که
شهید شد و پرونده اش باز به این خاطر از سرگیری شد و دادگاه برای
ضارب حکم اعدام صادر کرد نهایتاً، پدر و مادر شهید علی خلیلی برای
ضارب رضایت دادند و او اعدام نشد.

شهید محمد محمدی

محمد آقا از بسیجیان پایگاه مقاومت بسیج انصارالامام تهران بود، جوان ۳۹ ساله‌ای که به گفته‌ی هم محله‌ای‌هایش جوان ورزیده و تروفرزی بوده؛ ماجرای شهادت محمد محمدی ما از آنجا شروع شد که به گفته شاهدان حادثه، اراذل و اوباش در حین پارک ماشین و خرید نان به ماشین خانمی که در صف نانوايي ايستاده، برخورد کردند و خانمی که به ماشین او برخورد کرده‌اند به آن جوان‌ها اعتراض کرد و نانوا نیز از او حمایت کرد؛ اما آن اراذل و اوباش به جای عذرخواهی با صدای بلند و به کار بردن الفاظ بسیار رکیک و فحش‌های ناموسی آن خانم و نانوا را مورد خطاب قرار دادند و با گردن‌کشی و داد و بی‌داد در محله فضای رعب و وحشت ایجاد کرد.

در همین حین بود که محمد وارد صحنه شد و با نهایت آرامش از اراذل و اوباش درخواست کرد که در انظار عمومی، عفت کلام را رعایت کرده و به آن درگیری خاتمه دهند؛ اما اراذل و اوباش که در ابتدا ۲ یا ۳ نفر بودند به فحاشی ادامه دادند و با این بسیجی نیز درگیر شده و سایر

دوستان خود را که تعدادشان قریب به ۱۰ نفر می‌رسید را نیز مطلع کردند.

در جریان این درگیری، یکی از این اراذل که از قبل چاقو به همراه داشت بارها با چاقو به محمد حمله کرد اما هر بار محمد با دستان خالی و تنها از خود دفاع کرد؛ در نهایت ضارب که تنها نبود و چند نفر با او بودند با چاقو به سر و پهلوی محمد ضربه وارد کرد و سر و ریش محمد غرق در خون شد و در نهایت به دلیل عمق زیاد این ضربات و پاره شدن ریه و قلب محمد، تلاش‌های پزشکان برای مداوا و احیای این جوان غیور بی‌نتیجه ماند و بسیجی محمد محمدی در مهرماه سال ۹۹ از دو نوجوان و همسر جوان خود دل‌کند و هم سفره سالار شهیدان شد.

شهید مرتضی مطهری

در همان ایام در کلات حاجی رستم استوار یک پاسگاه مسئله ناموسی ایجاد کرده بود. عده ای داشتند می رفتند تا تذکرش دهند. مرتضی هم با آنها همراه شد.

استوار با شنیدن حرف بزرگ تر جمع گفت: چه غلطا هنوز حرفش تمام نشده بود که مرتضی با یک سیلی ابدار دهان استوار را بست.

کتاب مرتضی مطهری؛ نگاهی به زندگی و مبارزات استاد شهید مطهری، نویسنده: میثم محسنی، ناشر: میراث

اهل قلم، نوبت چاپ: هفتم؛ بهار ۱۳۹۱؛ صفحه ۲۱

حاج شیخ فرج الله کاظمی کرمانشاهی

در ماهنامه ندای خاوران آمده است که

وقتی در هرسین ، دستگیری و خلع لباس روحانیون که جواز عمامه نداشتند ، آغاز شد یک روز مرحوم آیت الله کاظمی در منزل بودند ، می بینند یکی از روحانیون برجسته بدون عبا و عمامه از در وارد شد در حالی که قبای ایشان را هم از کمر بریده بودند . مرحوم کاظمی با دیدن این صحنه سخت ناراحت می شود و پس از پرس و جو و بررسی متوجه می شود که بخشدار هرسین ، این روحانی محترم را بازداشت کرده و ایشان را خلع لباس نموده و او را تهدید کرده که دیگر حق نداری لباس روحانی بر تن نمایی! مرحوم کاظمی برای بخشدار پیام فرستاده که باید . از این روحانی معذرت خواهی کند و لباس های او را پس بفرستد . ولی بخشدار که بخشنامه ها و دستورات سخت و مؤکدی در مورد خلع لباس دریافت کرده بود ، به تذکرات ایشان توجه نکرده و در پاسخ

پیغام ایشان ، نسبت به خلع لباس بقیه روحانیون منطقه نیز هشدار داده بود .

وقتی این جواب به مرحوم کاظمی و عشایر منطقه و فامیل ایشان می‌رسد ، عشایر منطقه نیز با تعدادی تفنگچی سواره و پیاده به طرف هرسین حرکت می‌کنند و شبانه در ارتفاعات اطراف هرسین مستقر می‌شوند ، و از آیت الله کاظمی کسب تکلیف می‌کنند و می‌گویند ما آمادگی داریم که نیروهای پاسگاه هرسین را خلع سلاح کرده و بخشدار را دستگیر کنیم .

ایشان ضمن تشکر از افراد مسلح ، دستور می‌دهند که در مکان‌های خود باشند تا مجدداً پیغامی برای بخشدار بفرستند و چنانچه این دفعه نیز سرسختی به خرج داد ، آن وقت نیروهای عشایر وارد عمل شوند . فردا که خبر محاصره هرسین توسط عشایر تحت فرمان آیت الله کاظمی به گوش بخشدار می‌رسد بلافاصله با ترس و وحشت زیاد ، لباس‌های روحانی مذکور را در یک طبق گذاشته و حوله‌ای روی آن کشیده و به

منزل آیت الله کاظمی می فرستد و با معذرت خواهی از ایشان ،
درخواست می کند که جلو اقدام مسلحانه عشایر را بگیرد .

مرحوم کاظمی ضمن قدردانی از عشایر از آنان می خواهد که به محل
خود برگردند و افراد مسلح نیز در بازار اصلی و خیابان های شهر گردش
کرد . و پس از انجام یک مانور و گرفتن زهر چشم از بخشدار و
ژاندارم ها ، شهر را به طرف محل خود ترک می کنند...

